

آرْمِغان

* (نقد شعر) *

(عقاید مختلفه)

ادبای بزرگ و ناقدان شعر و سخن در انتخاب شعر و شاعر
سلیقه‌های متفاوتی دارند

مسئله نقد شعر و شاعر مبحثی است بس طولانی بدرجه‌ای که
شایسته چنان بود تا ادبای پیشینه شعرشناسی را علم علیحده قرار داده
و در ردیف علوم ادبیه از او بتفصیل سخن رانند.

ولی برخلاف سزاوار چنین نشده و فقط در مقامات مختلفه
گاهی اساتید بمناسبت در این باب مسائلی ذکر کرده و اظهار عقیده
نموده‌اند. اگر توفیق و سعادت باما اندکی دوستی و رفاقت کند
در این باب رساله جداگانه تألیف خواهیم کرد.

اینک بموجب وعده که در شماره قبل داده‌ایم نخست بنقد
شعر پرداخته سپس از نقد شاعر سخن رانده و درخاتمه عقیده خود را
نیز اظهار خواهیم داشت.

* عقاید ادبا در تقد شعر *

ادیبی گوید : شعر خوب آنست که عروس معنای بکراوی حجاب
ببازار آید و عارف و عامی از دیدار رخسارش بهره مند گردند . و همین
معنی را دیگری چنین ادا کرده :

شعر خوب آنست که پیشتر از آنکه در الفاظش گوشواره گوش
گردد بگرجمیل و عروس معنایش در قلب حجله نشین شود .
دیگری نیز در همین معنی گوید :

شعر خوب آنست که عام فهم و خاص پسند باشد
اشعار و مخصوصاً غزلیات حضرت شیخ سعدی دارای همین
مزیت است که عامه می فهمند و خاصه می پسندند و بهمین شمشیر کشور
اشتهار را شیخ شیراز تسخیر فرموده
ادیب دیگری گوید :

بهترین سخن آنست که نه عامی بازاری باشد و نه دور از ذهن
خواص

(مثال عامی بازاری)

(از ملحقات دیوان خواجه)

بنویس دلا بیار کاغذ بنویس بان نکار کاغذ
هرگز تو بسد او جوابی بنویسم اگر هزار کاغذ

صحبت لاری

دو چشم سر منسا مدهوش و اما چه مدهوش و چه مدهوش و چه مدهوش
چو جان آوردم ان تنك شکر را در آغوش و در آغوش و در آغوش

لا ادری

شب عیداست و یار از من چقدر بخته می خواهد
خیالش می رسد من گنج قارون زیر سر دارم
(مثال اشعار دور از ذهن خواص)

انوری

بادام دو مغز است که از خنجر الماس ناداده لبش بوس سراپای فسانرا
گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم بر قبضه شمشیر نشاندی دبرانرا

زلالی

ز جستن جستن آن سایه در دشت چومرغ آشیان گم گشته می گشت
یک دیوان مثنوی خطی تهریاً پنج شش هزار بیت از زلالی
ملحوظ افتاد که در آن صنعت غریبی بکار رفته بود یعنی از بس
تعمید لفظی و معنوی و استعارات دور از ذهن داشت یک شعر از آن
دیوانرا با جمعی از ادبا توانستیم حل کنیم
(مثال اشعار عام فهم و خاص پسند)

سعدی

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود

حافظ

می نوش و گل افشان کن از دهر چه می جوئی
این گفت سحر گه گل بلبل تو چه می گوئی

سعدی

روان تشنه برآساید ازکنار فرات
 مرا فرات زسر برگذشت و تشنه ترم
 میان ما جز این پیرهن نخواهد بود
 دگر حجاب شود تا بدامنش بدرم

حافظ

غلام مردم چشم که با سیاه دلی
 هزار قطره فشاند چو درد دل شمرم

ناقد دیگری گوید :

شعر برگزیده آنست که الفاظ آن قوالب معانی باشند یعنی
 نه معنی ازلفظ زیادتر باشد و نه لفظ از معنی و امام فخرالدین رازی در
 این معنی نیز چنین گوید:

سخن زیبا آنست که از معانی مقصوده بروشنی خبر دهد و از ایجاز مخل
 و اطناب ممل دور باشد

دیگری در همین مقصود بعبارت دیگر چنین گوید :

شعر شیوا آنست که اگر يك کلمه از الفاظش حذف نمائی يك رکن از
 ارکان معنی خراب گردد

مثال آن از حلیم

« نظامی »

دو زیرک خوانده ام کاند در دیاری رسیدند از قضا بر چشمه ساری
 یکی کم خورد کاین جان میکزاید یکی پر خورد کاین جان میفزاید

چو برحد عدالت ره نبردند ز محرومی و سیری هر دو مردند
اگر این سه بیت شعر را ترکیب با چندین برابر الفاظی که
در اشعار موجود است بایستی ادای مقصود بنمائیم .

(سعدی)

یکی قطره باران زابری چکید خجل شد چوپهنای دریا بدید
که جائی که دریاست من چیستم کراو هست حقا که من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجائی رسانید کار که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت گو پست شد در نیستی کوفت تاهست شد

در متاخرین برخلاف شیوه اساتید می بینیم يك مثل و نتیجه
آن را که ممکن است به پنج بیت ادا کردن در پنجاه بیت ادا
می کنند و در حقیقت قرآن بظلی را این صنعت گران قران دوشی
می کنند .

نقاد دیگری فرماید : *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

شعر خوب آن است که با راستی مطابق و با وصف موافق باشد .
یکی از شعرای عرب نیز همین معنی را در نظم چنین ادا کرده
و ان احسن بیت انت قائله بیت یقال اذا انشده صدقا
در اصطلاح امروز معنی عبارت فوق اینست : فکر شاعر حکم
قلم نقاش را دارد و چنانچه بهترین نقش آن است که مطابق با واقع
باشد و از هر جهت رعایت مناسبت در او منظور گردد بهترین شعر
نیز آن است که حکایت از واقع بنماید .

معروف است که قاش ظریفی با سم معشوقه شعراء صورتی
 بشرح ذیل هتش کرد .
 کرورها مار وعقرب بجای زلف . دوکمان بجای دوا برو .
 دوزنکی مست بجای دو چشم . یک سرو بجای قامت . یک مو بجای
 کمر . یک کوه بجای کفل .
 شمشیری بجای بینی . هیچ عوض دهان . هزار خنجر و نیزه
 بجای مژگان . بادست وبای خون آلوده و کاسه زهری بجای ساغر
 شراب در دست .

البته چنین معشوقه که شعرا وصالش را بجان می طلبند اگر
 مطابق توصیف خود در خواب هم به بینند از عشق توبه خواهند کرد .
 (مثال از اشعار مطابق با واقع)

(لا ادری)

میان ماه من با ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است
 (نظامی)

بدنبال چشمش یکی خال بود که چشم خودش هم بدنبال بود
 قناد دیگری گوید :

شعر خوب آن است که لفظش بکر ومعنایش فحل باشد .
 بکارت لفظ عبارت ازان است که ترکیب وتلفیق از خود شاعر باشد
 نه از دیدران مثلا حافظ گوید :

گرموج خیز حادنه سر بر فلک زند عارف باب نرنکن درخت سخت خویش
 موج خنز حادنه ورخت بخت بکارت ترکیب دارند برای

خواجه و غیر از خواجه اگر این دو ترکیب را در شعر خود بیاورد
لفظ آن بکر نیست .

وفحل بودن معنی عبارت است از اینکه معنی محکم و قوی مایه و بی
برده باشد نه ضعیف و پرده نشین .

(مثال آن اسدی طوسی فرماید)

در وصف می

عروسی است می شادی آیین او	که باید خرد داد کابین او
زدل بر کشد می تف در دوتاب	چنان چون بخار از زمین آفتاب
چو پیداست و چون عودتن را گهر	می آتش که پیدا کنندشان اثر
کهر چهره گشت آینه چون نید	که آید در آن خوب وزشتی پدید
دل تیره را روشنائی می است	که را کوفت غم مومیائی می است
برادی کشد زفت بد مرد را	کند سرخ رخساره زرد را
بخاموش چیره زبانی دهد	بفرتوت زور جوانی دهد
خورش را گوارش می افزون کند	زدل درد و اندوه بیرون کند
بکارت لفظ و فحلیت معنی در اشعار فوق از شدت وضوح محتاج شرح و بیان نیست .	

اما معنای غیر فحل یعنی ضعیف و پرده نشین را مثال اشعار

ذیل است .

(انصاف خراسانی مقیم هندوستان)

بیا ای ساقی بزم دل از عشق تو مدهوشم
که شد پیمانه خمیازه از یاد تو آغوشم

چنان از پرتو حسنت خیالم گشته نورانی
 که مهتاب شب نسیان بود خواب فراموشم
 صفا کیشم اگر در عالم آبم وطن باشد
 نگردد رنگ لب از خواب غفلت دیده هوشم
 بدرد نیستی آلوده دارم صاف هستی را
 در این بزم کدورت خیز شمع نیم خاموشم
 برو انصاف بگذر از تلاش دستگیرها
 که بار عالم افتادگی افتاده بر دوشم
 دیگری گوید :

بهترین اشعار شعری است که معنای آن بسی پیچیده و استخراج
 آن آسان نباشد. در شعرای عرب اشعار ابن مقبل و فرزدق چنین
 بوده و در شعرای عجم نیز انوری و خاقانی سراینده این نمط اشعار
 بشمارند.

(خاقانی در محبس فرماید)

صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من
 چون شفق در خون نشیند چشم خون بالای من
 روی خاک آلود من چون کلاه بردبوار حبس
 از رخم کهک کند اشک زمین اندای من
 مار دیدی در گیا پیچان کنون در غار غم
 مار بین پیچیده در ساق گیاه آسای من

تا ترسند این دو طفل هند و اندر مهد چشم
 زیر دامن پوشم از در های جانقر سای من
 دست آهنگر مرا در مار ضحاک کی کشید
 گنج افردون چو سود اندر دل دانای من
 تا که لرزان ساق من بر آهنین کرسی نشست
 می بلرزد ساق عرش از آه صور آوای من
 دیگوی میگوید :

شعر سه درجه دارد . درجه اول شعری است که نگارش آن
 زینت کتب و روایتش زیب زبانها باشد تا حدی که در زبان اهل
 زبان مثل سایر گردد
 درجه دوم شعری است که از نگارش و ضبط در کتب تجاوز کند اما
 بمرتبه مثل سایر نرسد .

درجه سوم شعری است که منشی روزگار در کتب ضبط هم
 نمی کند چه جای آنکه زیب زبانها گردد . شعر درجه اول خوب و
 درجه دوم وسط و درجه سوم پست محسوب است و شعر پست را
 حفار زمانه بهمین سبب در قبرستان فراموشی بزودی دفن و پنهان میکند
 پس بعقیده این نقاد بهترین اشعار شعری است که مثل سایر گردد
 و عارف و عامی در مواقع متناسبه بان رجوع کنند از این قبیل

(حافظ)

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

(سعدی)

کرك دهن الوده و يوسف ندریده

بعضی از ادبای عرب گفته اند: شعر بر پنج قسم است .
 اول مرقص یعنی رقص انگیز . دوم مطرب یعنی طرب زا . سوم
 مقبول یعنی ذوق سلیمش قبول کند ولی رقص و طرب از او نزیاید
 چهارم مسموع یعنی قابل شنیدن باشد ولی مطبوع طباع نیفتد
 پنجم متروک یعنی عذاب گوش باشد و نکال هوش

این بود خلاصه اقوال و عقاید مختلفه ادبا و شعرای پیشینه در
 نقد شعر و سخن شناسی و ما برای فرار از طول کلام عقاید مختلفه
 ادبانا در نقد شاعر با عقیده خویش بشماره بعد محول میداریم
 (وحید)

«شعرای گمنام»

ایران نه تنها از ادبیات فارسی صرف دوره ساسان و کیان امروزه
 یادگاری در دست ندارد بلکه از ادبیات فارسی ملمع هم که تقریباً
 سیصد سال بعد از هجرت ابتدا شده و تاکنون امتداد داردیش از
 آنچه در دست دارد از دست داده است .

ایران سرزمین شعر و ادب است و در هر قرن هزارها
 شاعر سخن سنج و ادیب فحل داشته و همه دارای دیوان بوده اند
 اما انقلاب کوناگون و قدر ناشناسی و لابلالی گری و جهالت
 جامعه آن دواوین را ادویه پیچ عطاران یارخته گیر پنجرهها نموده و